

پژوهشنامه انقلاب اسلامی

سال هفتم، شماره چهاردهم، تابستان ۱۳۸۷

صص ۷۷-۱۰۰

تکاپوهای سیدجمال الدین اسدآبادی در پایتخت عثمانی

سید محمد طیبی

استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

سیدجمال الدین اسدآبادی در راستای تحقق اهداف خود دو بار به مقرر خلافت عثمانی مسافرت داشت. در مقاله حاضر سعی بر آن بوده تا چگونگی تکاپوها، مبارزات و فعالیت‌های او طی سفرهای یاد شده به روش کتابخانه‌ای مورد بررسی، توصیف و تبیین قرار گیرد. یافته‌های پژوهش مبین آن است که سید در دوران اقامت به هر شیوه ممکن به طرح دیدگاههای اصلاح طلبانه خود مبادرت ورزید و کمابیش موجبات تقویت روحیه، جهت‌دهی و مشارکت اقشار مختلف به ویژه فرهیختگان و اندیشه‌گران آن خطه را در سرنوشت سیاسی و واکنش در برابر مشی استبدادی خلافت عثمانی فراهم ساخت.

واژه‌های کلیدی: سیدجمال الدین اسدآبادی، تکاپوها و مبارزات، پایتخت عثمانی، استانبول.

مقدمه

در تاریخ معاصر ممالک اسلامی سید جمال الدین اسدآبادی از معدود اصلاح گران پر تلاش به شمار می آید. او در راستای تحقق اهداف و امیال ضد استبدادی و استعماری - با کتمان مذهب و ملیت خود - جهان اسلام را درنوردید و با توده‌های مردم، نخبگان و رهبران سیاسی و حکومتی ملاقات کرد. او در این مسافرت‌ها و تکاپوها ضمن بیان و طرح دردهای مزمن و اسارت بار جوامع اسلامی به کیفیت و راههای مبارزه با آن مصایب نیز همواره اشاره و جدیت داشت. مقرر عثمانی در زمره مناطقی بود که تحت عرصه تبلیغات و اهداف فکری سید قرار گرفت. او طی حیات مبارزاتی دو سفر به استانبول داشت؛ در مسافرت نخست به لحاظ طرح دیدگاهها، موجبات اخراج خود را از سوی معاندان - به ویژه شیخ الاسلام عثمانی - فراهم ساخت. دومین مسافرت به پایتخت عثمانی با اصرار سلطان عبدالحمید - که اهداف خاصی را مطمح نظر داشت - صورت گرفت. لیکن سید با اغتنام فرصت بی‌محابا دیدگاههای خود را - تا هنگام مرگ - ابراز کرد؛ تا آنجا که صاحب نظران ظهور اندیشه مشروطه خواهی و ترقی خواهی در ترکیه را با نام و یاد مکرر او همراه دانسته اند.

در این پژوهش سعی شده تا چگونگی مبارزات و تکاپوهای سید در زمینه های مختلف در پایتخت عثمانی مورد توصیف، تبیین و تحلیل قرار گیرد. مجموعه یافته ها تحت چهار عنوان و مبحث و به شرحی که خواهد آمد به بحث گذاشته شده است.

الف) نخستین مسافرت به استانبول

سید جمال الدین اسدآبادی در سال ۱۲۸۷ هـ ق / ۱۸۷۰ م. در راستای تحقق اهداف و امیال و به قولی با دعوت سلطان عبدالعزیز به مرکز امپراتوری عثمانی (استانبول) پای نهاد (اسدآبادی، بی تا: ۲۴؛ الگار، ۱۳۵۶: ۲۷۲). او در این زمان در جهان اسلام از اشتهار ویژه ای برخوردار بود؛ و اکثریت رجال سیاسی عثمانی نسبت به شخصیت و اندیشه‌های او معرفت کافی داشتند (عنایت، ۱۳۶۳: ۸۱). پیش از این سید با برخی پیشروان اصلاحات فرهنگی و آموزشی عثمانی در دوره تنظیمات آشنایی داشت؛ لذا جمعیت مزبور حضور سید را به دلیل تربیت در علوم قدیمه و نیز

اندیشه ترقی خواهی مغتتم شمردند؛ زیرا با استفاده از شخصیت، شهرت و دیدگاههای او برنامه های اصلاحی خود را در قالب شعایر اسلامی آسانتر پیش برده و از نکوهش مخالفان مرتجع مصون می ماندند.

از سید در بدو ورود استقبال شایانی به عمل آمد؛ حتی مقامات سیاسی امپراتوری چونان عالی پاشا وزیر اعظم و فؤاد پاشا از سیاستمداران مشهور مقدم او را گرمی داشته و پذیرایی همراه با احترام به عمل آوردند؛ حتی در این گرمی داشت دربار سلطان نیز از دیگران عقب نماند. بدون تردید هیأت حاکمه عثمانی از اندیشه‌های سید کمابیش مطلع و آن را مغایر با منافع خود می دانست؛ اما در آن شرایط طرح دشمنی و مقابله علنی را صلاح نمی‌دانستند (محمود، بی تا: ۷؛ لوشانی، بی تا: ۴۸-۴۷). متعاقب آن اقشار مختلف و فرهیخته ترک اعم از نویسندگان، دانشمندان، جوانان پر شور و حتی برخی مقامات حکومتی به دیدارش شتافتند؛ و او با سخنان گرم و مستدل در ابعاد مختلف آنان را شیفته اندیشه و افکار خود می ساخت. مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان در باب تأثیرگذاری فوری سید در مرکز امپراتوری عثمانی می نویسد:

«چند روزی بعد از ورود به استانبول، با عالی پاشا صدر اعظم ملاقات کرد و با نهایت احترام و استقبال پذیرفته شد، و در همان مجالس اول به قوه جذابه فضیلت و بیان چنان صدراعظم را به سوی خود جذب نمود که مافوق آن تصور نمی شد. رفته رفته صیت علم و فضیلت و کمال استعداد و قابلیت قلوب عامه وزراء و علماء و امراء و اعیان و اشراف را به سوی خود متوجه ساخت، و نزد آنها منزلتی منبع و مقام رفیع حاصل نمود، و مورد تمجید و ثنای عامه گردید؛ و با اینکه از عادات و رسوم و اخلاق آنها بیگانه بود در همان لباس وزی افغانیت به خوبی از عهده معاشرت و مراودت با آنها برمی آمد.» (کرمانی، ۱۳۶۲: ۷۴-۷۳).

با گذر قریب شش ماه از اقامت استعداد ذاتی و مقام علمی او مورد توجه وزارت علوم عثمانی قرار گرفت؛ لذا به عضویت انجمن دانش (شورای عالی دانش) که بالاترین هیأت و مجمع مأمور تجدید سازمان آموزشی و فرهنگی عثمانی بود منصوب گردید، و از همان بدو فعالیت در زمره‌ی رهبران اصلی آن قرار گرفت (ملک‌زاده، ۱۳۷۱: ۱۵۲). در جلسات منعقد، دیدگاههای و نظریاتی را که مطرح می‌ساخت بر روی سایر اعضاء تأثیر حتمی به جای می‌گذاشت. به طور مثال تأکید سید بر آموزش عمومی با استقبال اکثریت اعضاء مواجه گردید (عنایت، ۱۳۶۳: ۸۱).

در افتتاح دارالفنون - نهاد نوین آموزش عالی - در عثمانی که مقارن با استقرار سید در استانبول بود، چند نفر از جمله سید به زبان عربی، استاد تحسین افندی (مدیر و رییس دارالفنون) به زبان ترکی و شیخ عارف به زبان فرانسه سخنرانی کردند (تاریخ معاصر ایران؛ ۱۳۷۴:۲۲۷). مطالب، درسها و سخنرانی‌های علمی که به طور غالب توسط استاد تحسین در نهاد مزبور ارائه و ایراد می‌شد، در علاقمندی و گرایش سید به علوم تجربی نوین بسیار مؤثر افتاد. ذهن آماده، جستجوگر و استعدادش به زودی موجب شد تا استاد و مدیر یاد شده در اثنای طرح موضوعات علمی و هنگام آزمایش از او به عنوان دستیار و همیار میرز و کار آشنا استفاده نماید (محیط طباطبایی، ۱۳۵۰: ۱۹-۱۸). مؤلف کتاب نقش سیدجمال الدین در بیداری مشرق زمین در ارتباط با دیدگاه سید پیرامون تأسیس دارالفنون در عثمانی می‌نویسد:

«سید که در اسلامبول شاهد ناکامی دوست و همکار خود خواجه تحسین افندی در خدمت به تعلیم و تربیت ملت از راه تأسیس دارالفنون در برابر دسایس مشترک سیاست و روحانیت حاکم بر اوضاع عثمانی شده بود، چنین تصور می‌کرد مادامی که وضع سیاسی و اجتماعی در داخل کشورهای اسلامی تغییر نپذیرد؛ و محیط مساعدی برای گسترش علوم و فنون دور از نفوذ و زحمت مخالف فراهم نیاید، هر اقدامی که در راه نشر علم و فن در وضع موجود روز به عمل آید سرنوشتی بهتر از سرنوشت دارالفنونهای تهران، مدارس عالیه کلکته و دارالعلوم قاهره نخواهد داشت.» (همان: ۱۶۳-۱۶۲).

سید علاوه بر دستیابی به عنوان و کرسی مدرسی در مدرسه و مسجد سلطان احمد، سخنرانیهای مهیجی در این مسجد و نیز ایاصوفیه ایراد می‌کرد. اهالی استانبول برای استماع سخنانش با شوری خاص حضور می‌یافتند. خطابه‌هایش متین، مستدل، متناسب با روحیات و ادراک مخاطبان، و بیشتر حول محور اتحاد و انسجام مسلمانان، اصلاح طلبی، آزادی خواهی، فواید علوم و صنعت و مسایل مربوط به اقتصاد و تجارت بود.

اقامت و اقدامات سید از همان ابتدای ورود موجبات ناخشنودی و حسادت شیخ الاسلام عثمانی - بالاترین مرجع روحانی - حسن فهمی افندی و دیگر روحانیان ارتجاعی را فراهم ساخت. به نحوی که آنان مترصد بودند تا در موقعیتی مقتضی دشمنی را آشکار کرده و او را تکفیر نمایند. این بهانه و فرصت در ماه رمضان سال ۱۲۸۷ هـ ق حاصل گردید (ساسانی، بی‌تا: ۱۸۷؛ دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۹۲). تحسین افندی رییس دارالفنون از سید درخواست کرد تا خطابه‌ای

درباره ترویج صنعت - صناعات و حرف - و اهمیت آن در شرایط نوین ایراد نماید. او با عذر این که بر زبان ترکی مسلط نیست از پذیرش پیشنهاد خودداری کرد؛ اما در نتیجه پافشاری و اصرار خطابه مفصلی را تهیه، و متن آن را به اطلاع صفوت پاشا وزیر فرهنگ، شیروانی مشاور وی و منیف پاشا - که از رجال دولتی و عضو انجمن معارف بود - رساند؛ آنان به اجماع و اتفاق متن خطابه را تأیید و تصویب کردند.

سید در روز موعود با حضور علماء، نویسندگان، وزراء، مدیران جراید، استادان و دانشجویان دارالفنون و جمع زیادی از اقشار مختلف مردم سخنرانی را بسیار زیبا و گیرا آغاز و به اتمام رسانده و مخاطبین را تحت تأثیر قرار داد؛ او در قسمتی از خطابه زندگی اجتماعی انسان را به بدنی زنده تشبیه کرد، و هر یک از ابعاد صنعت را به مثابه یکی از اندام قرار داد؛ مثلاً کشاورزی را کبد، کشتی رانی را پاها و گفت: از پیوند آنها پیکره خوشبختی انسان فراهم می شود؛ و افزود جسم زنده نیست مگر به روان و روان تن نبوت است یا حکمت؛ اما نبوت موهبتی الهی و اکتسابی نیست و به هر کس نمی رسد، بلکه خداوند هر کس را که صلاح بداند به پیغمبری برخواهد گزید. پیغمبر از خطا و اشتباه دور است، ولی خطای حکیم جایز است. بر انسان واجب نیست که از آرای حکماء پیروی کند؛ تنها آرای حکمایی را می توان پذیرفت که با دیانت الهی مخالف و مغایر نباشد؛ و سپس در خلال نطق این موضوع و مطلب را متذکر شد که: «زمان آن نیست که تنبل و مسکین باشیم بلکه بایست بکوشیم؛ زیرا هر کس تنها در سایه کوشیدن می تواند به هر مقصدی که می خواهد برسد. حتی حضرات انبیاء هم وقتی زحمت نکشیدند عقب ماندند.» (کرمانی، ۱۳۶۲: ۷۴-۷۳).

شیخ الاسلام که در جلسه مزبور حضور یافته و جهت پیدا کردن دست آویز و بهانه سراپا گوش به تک تک جملات سید می اندیشید، در پایان سخنرانی با ناراحتی و عصبانیت اظهار داشت: او مرتبه نبوت را تا مرتبه صنعت تنزل داده و مدعی است که پیغمبری نیز صنعت است؛ یعنی اینکه انسان با کوشیدن پیامبر می شود، زیرا نبوت هنر است و پیامبر هنرمند!! متعاقب این تعبیرات سوء و انحرافی فریاد و اشریعتا و وا اسلاما از سوی شیخ الاسلام و همفکرانش بر ضد سید آغاز گردیده و موجبات پدید آمدن جو تبلیغاتی شدید را از طریق سخنرانیها و روزنامه ها پدید

آورد. شیخ الاسلام وعاظ را وادار کرد تا بر منابر سید را متهم به انکار نبوت و تکفیر نمایند (تقی‌زاده، ۱۳۴۸: ۱۰-۹؛ مدرسی چهاردینی، ۱۳۶۰: ۲۲۱-۲۲۰). برخی روزنامه‌ها همین مطلب را در مقالات خود درج کردند تا آنجا که روزنامه فارسی زبان اختر نیز از دیگران عقب‌نماند، و ضمن درج مقاله‌ای با عنوان شیطان در لباس انسان که منظور سید بود این چنین بنوشت: «سید جمال‌الدین که در هنگام ورود به استانبول نام شیخ افغانی بر خود بست و علی‌رؤس الاشهاد اظهار زندقه و الحاد نموده، حاشا و ثم حاشا نبوت را به عنوان صنعت یاد نمود...» (مهدوی و افشار، ۱۳۵۸: ۱۴۴-۱۴۵).

سید و عده‌ای از همفکران - برخلاف توصیه برخی دیگر از دوستان که او را به سکوت دعوت می‌کردند - در مقام دفاع برآمده و خواهان تشکیل محکمه و مناظره در جمع هیأت منصفه و یا حضور شیخ الاسلام جهت آشکار شدن حقیقت بر مردم شد. پیشنهاد مورد اجابت قرار نگرفت؛ و شیخ الاسلام مصرانه اعلام کرد که سید برای ترویج و اشاعه افکار فاسد به استانبول آمده است؛ او حتی اتهام مزبور را به اطلاع سلطان عثمانی رسانیده و به شدت از سید شکایت کرد (کرمانی، ۱۳۶۲: ۷۴).

در علل تکفیر، دشمنی و رویارویی شیخ‌الاسلام با سید جمال‌الدین دلایل زیر را می‌توان عرضه کرد:

الف) طرح افکار و اندیشه‌های آزادی‌خواهی، اصلاح‌طلبی و رها کردن اسلام از قید خرافات که در مدت اقامت از سخنرانیها و نظریاتش تراوش کرده بود.

ب) نفوذ معنوی و روز افزون او در میان مردم و اعیان مملکتی و استقبال شدید اقشار مردم از افکارش که بدون تردید در آتیه موجبات تحت‌الشعاع قرار گرفتن شخصیت شیخ‌الاسلام را فراهم می‌کرد.

پ) طرح دیدگاههایی که منافع مالی این مرجع روحانی و دستگاهش را به مخاطره می‌انداخت.

ت) ارایه نظریات و طرحهایی در باب تعلیمات و آموزش عمومی که ناخوشایند شیخ الاسلام بود.

ث) کم توجهی سید به شیخ الاسلام، به نحوی که هنگام ورود به استانبول در کمال بی‌اعتنایی به صدر مجلس نشست و موجبات غیظ او را فراهم نمود.

ج) سخنرانی مشروح سید در مسجد سلطان احمد و نیز ایاصوفیه - که با بهره‌گیری از کتاب احیاء علوم الدین غزالی - بر علیه علماء سوء ایراد کرده و آنان را سخت مورد حمله قرار داده بود (ملک‌زاده، ۱۳۷۱: ۱۵۳؛ عنایت، ۱۳۶۳: ۸۲).

چ) عامل دیگری که مزید بر علت گردید و در تسریع اخراج سید مؤثر افتاد، مسأله یمن و بحرانی بود که در آنجا پیش آمده بود. تا آنجا که حاکمیت عثمانی در مقابله با بحران به عجز افتاد، سید در ارتباط با حل مشکل پیش آمده اظهار داشت: تعهد می‌سپارم بدون صرف پول و نیرو به این بحران خاتمه دهم، مشروط بر اینکه به امضای سلطان و اولیای امور برسد. این اظهارنظر موجبات وحشت بیش از پیش حکومتگران عثمانی را فراهم ساخت؛ و عواملی چند به سلطان قبولانندند که سید ایرانی و شیعی است و مردم یمن نیز شیعه و با او هم عقیده و هم رأی هستند (مقدم، ۱۳۷۴: ۸۵).

عوامل ذکر شده بالا سرانجام موجبات اخراج سید را فراهم ساخت. سلطان و صدراعظم - البته محترمانه - درخواست کردند که از استانبول خارج شود، لذا او در ذی حجه سال ۱۲۸۷ هـ ق / ۱۸۷۰ م مرکز عثمانی را به قصد مصر ترک کرد (محمود، بی تا: ۷).

مدت زمان کوتاهی از اخراج سید نگذشته بود که مقامات عثمانی استاد تحسین افندی رییس دارالفنون را بر کنار نموده، مرکز و نهاد آموزشی مزبور را تعطیل کردند. استاد تحسین که پس از طی تحصیلات مذهبی در استانبول به عنوان پیشنماز سفارت عثمانی مدتها در اروپا با اقامت داشت و با علوم جدید نیز آشنایی پیدا کرده بود، خانه نشین و از فعالیتهای فکری ممنوع شد (محیط طباطبایی، ۱۳۵۰: ۱۹-۱۸).

حاکمیت عثمانی دریافت که این مرکز تحت تأثیر اندیشه‌های سیدجمال و همفکرانش موجبات بروز جنبش آزادی‌اندیشه و تفکر را در استانبول فراهم نموده و در آتیه نزدیک آن را بارور خواهد ساخت؛ نویسنده کتاب سیری در اندیشه سیاسی عرب در ارتباط یا بسته شدن دارالفنون می‌نویسد: «محتمل بر آن است که کهنه‌اندیشان که در جامعه روحانیت وجود داشتند، نه

تنها با سید و تحسین افندی و دارالفنون بلکه با کوششهایی که برای اشاعه آموزش عالی به شیوه نو انجام می گرفت مخالف بوده اند؛ و علاوه بر نگرانی از تأثیر آنها بر مقدرات دینی مردم به حق بیم داشته اند؛ که با این اقدامات انحصار تعلیمات عالی از دستشان بیرون رود. در این میان خطابه سید بهانه ای مغتنم برای برانگیختن احساسات مذهبی بر ضد نظام تازه آموزشی برای ایشان فراهم کرد...» (عنایت، ۱۳۶۳: ۸۲).

ب) دومین مسافرت به استانبول

در سال ۱۳۱۰ هـ.ق/۱۸۹۲م، به قولی اواخر ۱۳۰۹ هـ.ق /۱۸۹۱م. رستم پاشا (سفیر کبیر عثمانی در انگلستان) با سید ملاقات و با طرح این موضوع که زمان و شرایط اصلاحات و اصلاح گری در امپراتوری عثمانی فراهم شده است، نامه‌ای به دستخط سلطان عبدالحمید عثمانی مبنی بر دعوت او به استانبول تقدیم داشت. سید در ابتدا به لحاظ تردید در حسن نیت دعوت کنندگان پذیرای درخواست نمی شود؛ اما در نهایت با اصرار فراوان سلطان، رستم پاشا، شیخ ابوالهدی افندی (قاضی القضاة استانبول) و به قولی ترغیب میرزا ملکم خان متقاعد گردید، و در تاریخ و سال ذکر شده‌ی بالا انگلستان را به مقصد استانبول ترک کرد (آدمیت، ۱۳۵۷: ۳۷؛ محیط طباطبایی، ۱۳۵۰: ۳۶-۳۷).

سلطان عبدالحمید در ظاهر هدف از فراخوانی سید طرح اتحاد مقدس میان مسلمانان در مقابله با دشمنان و مشورت با او در جهت انجام اصلاحات و تدوین برخی قوانین وزین عنوان کرد؛ اما در پنهان و باطن اهداف جاه طلبانه ای به شرح زیر در نظر می پروراند:

الف) احساس ضعف و سستی در حاکمیت عثمانی و تلاش در راستای تقویت اساس خلافت مذهبی به منظور غلبه بر بحرانهای مستحده؛ و استفاده از شهرت، موقعیت و فراست سید در پیشبرد هدف مذکور.

ب) جلوگیری از تحرکات سید در میان اعراب و مقابله با شایعی بدین مضمون که او خواهان انتقال خلافت به فردی از خاندان زید فرزند امام سجاد(ع) با مرکزیت مکه است.

پ) ترس و هراس از همکاری و همراهی جدی و تنگاتنگ سید با حزب ترکان جوان؛ به ویژه آنکه اعضای حزب مزبور طی ملاقاتی با سید در پاریس برنامه اصلاحی خود را بر وی عرضه کرده، و او نیز با تشویق آنان جمعیت نیکان خطابشان کرده بود (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۹۸).

ت) باز داشتن او از دخالت و انتقاد پیرامون امپراتوری عثمانی و خنثی کردن اقداماتش.

ث) جامه عمل پوشاندن به تقاضای ناصرالدین شاه قاجار که از سلطان عبدالحمید خواسته بود تا سید را از مخالفت و مبارزه بر علیه حکومت قاجار - که از مدتها قبل آغاز و منجر به توهین و اخراج او از ایران شده بود - منصرف نماید. موضوعی که به محض ورود سید به استانبول مطرح گردید (همان؛ ساسانی، بی تا: ۱۹۴-۱۹۳). اما در ظاهر - همانگونه که اشاره کردیم - آنچه بدان تأکید می شد برقراری اتحاد میان مسلمانان بود.

بنابراین با ورود سید به استانبول، سلطان استقبال گرمی به عمل آورد؛ و امکانات یک زندگی راحت با مقرری کافی برای او فراهم کرد؛ متعاقب آن در یک جلسه خصوصی به ظاهر خواسته‌های خود را این‌چنین بیان کرد: «مرا از حضرتت تقاضای این است که جهد وافی مبذول فرموده که با توحید نظر و مساعدت حضرتت بلکه بتوانیم در بین ملل اسلامی اتحاد و اتفاق قوی الارکان خلل ناپذیری را تأسیس و تشکیل کنیم که در پرتو آن اتحاد جامعه اسلامی دست و داد را به فرط استقامت به یکدیگر داده در ظل استقلال و اتحاد اسلامی به ترویج صنایع و علوم پردازند تا اینکه بعون الله موفق شوند که قدرت و عظمت از دست رفته را به دست آورده از کاروان سعادت و ترقی دنیا باز نمانند.» (اسدآبادی، بی تا: ۵۶-۵۵).

سلطان عبدالحمید در طرح اتحاد اسلام بقای قدرت خویش را می جست. «بررسی اسناد موجود در آرشیو عثمانی نمایانگر آن است که هدف عمده عبدالحمید از طرح اتحاد اسلام با آنچه سید در پی آن بود کاملاً تفاوت داشت. عبدالحمید به اتحاد به مثابه تاکتیک و ابزاری در جهت استحکام سلطنت و تحکیم دیکتاتوری و دست یافتن به خلافت کل مسلمین می اندیشید، و خواهان انجام اصلاحات یا اتحاد واقعی اسلامی نبود؛ در حالی که برنامه اتحاد اسلام برای سید هم تاکتیک و هم استراتژی بود.» (تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۴: ۲۸۴-۲۸۳). به عبارت واضح‌تر سلطان در اندیشه اتحاد اسلام خواهان آن بود که در راستای مقاصد سیاسی خود مقام خلافت را مقتدرتر

ساخته و با تبعیت کردن تمامی کشورهای اسلامی در مقابل دولتهای مسیحی امپراتوری عثمانی را بهتر محافظت نماید.

اما هدف سید در طی این راه راسخ و اعتقادی بود؛ و همین شیفتگی در تحقق هدف بود که باعث گردید اصرار و پیشنهاد سلطان عبدالحمید را در این امر آنهم در استانبول پذیرا شود؛ به عبارت دیگر هدف او از تشکیل کنگره اتحاد اسلامی آن بود که وسایل ترقی و تکامل ملل اسلامی را مشترکاً فراهم نموده و شوکت و عظمت اولیه اسلام را تجدید نماید؛ به نحوی که هرگاه یکی از دولتهای اروپایی و استعمارگر نسبت به یک مملکت اسلامی تعرض روا داشت، بی درنگ کنگره مزبور اعلان جهان مقدس تمامی مسلمین دنیا را علیه آن صادر نماید؛ و علاوه بر تحریم امتعه و کالای تجارتی آن دولت تمامی مسلمین و دولتهای آنان قیام و شمشیر را از نیام بر کشند (دولت آبادی، ۱۳۶۱: ۲۸۴-۲۸۳). مؤلف کتاب تشیع و مشروطیت می نویسد:

«او [سید جمال الدین] در مبارزات سیاسی خویش بیشتر توجه به اسلام داشت و استدلالهای خود را بر پایه مذهب بنا نهاد و آرمانش را بازگشت عظمت و قدرت اسلام و خودنمایی در برابر امپریالیسم که در آن زمان در حال نضج بود قرار داده بود. ... هدف او به طور کافی نیرو یافتن امت اسلامی در برابر فشارهای سیاسی و اقتصادی باختر بود، و برای نیل به همین آرمان بود که افغانی با سلطان عبدالحمید عثمانی در برنامه پان اسلام او (که چیزی جز گسترش طلبی آن امپراتوری ترک نبود) همکاری نزدیک کرد. البته عمر پان اسلام از دوران زندگی بنیانگذارانش درازتر شد و برای سالها پس از مرگ افغانی مورد استعمال بسیاری از مردم ترک، ایرانی و هندی قرار گرفت.» (حائری، ۱۳۶۴: ۹۷-۹۶).

سید اندیشه اتحاد اسلام را مدتها پیش از ورود به استانبول مطرح و وجهه همت خود قرار داده بود. او در زمان اقامت خود در مصر و به سال ۱۲۸۸ هـ ق ۱۸۷۱ م انجمن پان اسلامیس را تأسیس کرد. اقدامی که موجبات اخراج او را فراهم ساخت. پس از آن طی انتشار روزنامه در پاریس و لندن به ترویج اندیشه مزبور همت ورزید. روح این تفکر (وحدت بین المللی اسلامی) به وضوح از مقالات او در عروه الوثقی مشهود است (محیط طباطبایی، ۱۳۵۰: ۱۰۵-۱۰۴). مرحوم ناظم الاسلام کرمانی در باب اندیشه اتحاد اسلامی سید بیش از ورود به مرکز حکومت عثمانی اینگونه بیان می دارد: «زمانی هم در مکه معظمه تشکیل انجمنی داد موسوم به ام القری، و خیالش این بود که نماینده‌های مسلمانان روی زمین را در این انجمن گرد آورده و برای مسلمانان روی

زمین یک سلطان که یا در اسلامبول یا در کوفه سکنی گیرد، و یک اعلم که در مکه نشیند و تکالیف مسلمین از این مجلس برخیزد و پس از امضای سلطان و اعلم منتشر گردد؛ و سایر پادشاهان مسلمان به اسم امیرالامرای موسوم و در تحت امر سلطان محکوم باشند...» (کرمانی، ۱۳۶۲: ۸۳-۸۲).

محققانی چون عنایت و نیکی کدی یکی از طراحان اصلی بنای وحدت اسلامی را سید جمال و بزرگترین آرمان او را این مسأله دانسته اند (عنایت، ۱۳۷۲: ۸۹؛ نیکی کدی، ۱۳۶۹: ۸۳-۸۲). مجله کاوه چاپ برلن ایجاد وحدت اسلامی را از نقشه های «بلنت»^۱ انگلیسی مأثور شده و آشنا با سید می داند؛ و مدعی است که نخستین طراح این موضوع در میان ملل اسلامی فرد مذکور بوده است. همچنین در این راستا به انگلیسی دیگری به نام «ولف»^۲ اشاره گردیده؛ و چنین بیان شده که: این دو تبعه و مأمور استعمار بریتانیا کوشیدند تا با نزدیکی به سید از محبوبیت و شهرت او در جهت تحقق طرح اتحاد اسلام سود ببرند (رباطی، ۱۳۶۳: ۹۹-۹۸). این ادعا با توجه به ماهیت استعماری انگلیس معقول به نظر نمی رسد؛ زیرا انگلیسیان در پیشبرد اهداف استعمارگرانه خود به دنبال ایجاد تفرقه و تشّت در میان مسلمانان بودند؛ و می کوشیدند تا با طرح مسایل نژادی میان جبهه مسلمانان اختلاف و گسستگی پدید آورند.

سید در پی گیری طرح مهم اتحاد اسلامی در استانبول گامهای مهم و ارزنده ای برداشت. او با بررسی همه جانبه موضوع جمعیت یا کمیته اتحاد اسلام را متشکل از تعداد کثیری از علماء، سیاستمداران و ادبا تشکیل داد. عده ای از افراد شاخص کمیته مزبور، به استثنای سید که ریاست آن را بر عهده داشت، عبارت بودند از: فیض هندی، نواب حسین هندی، میرزا آقاخان کرمانی، سید برهان الدین بلخی، خبیر الملک، رضا پاشا، حمید بیگ، شیخ احمد روحی، جواهری زاده اصفهانی و ابوالحسن میرزا (شیخ الرییس). افراد مذکور موظف شدند تا هفته ای یک بار تشکیل جلسه داده و پیرامون پیشبرد اهداف به تبادل نظر پردازند (دولت آبادی، ۱۳۶۱: ۹۹-۹۸).

در نخستین جلسه سید مطالب مؤثری - در جمع اعضای یاد شده - و با مضمون زیر ایراد

کرد:

1- Blunt

2- Wolf

«...امروز مذهب اسلام به منزله یک کشتی است که ناخدای آن محمدبن عبدالله است؛ و قاطبه مسلمین از خاص و عام کشتی نشینان این سفینه مقدسه اند؛ و یومنا هذا این کشتی در دریای سیاست دنیا دچار طوفان و مشرف به غرق گردیده و به آن جریانات پلتیکی دنیا و حوادث در غرق و افنای این کشتی رخنه کرده و می‌کند؛ آیا تکلیف سکنه و راکبین این کشتی که مشرف به غرق و آماده هلاکند چیست؟ آیا نخست باید در حراست و نجات این کشتی از طوفان و غرقاب کوشید یا در مقام دویت و اختلاف کلمه و پیروی اغراض و نظریات شخصی برآمده خرابی و هلاکی یکدیگر را سعی باشند؟» (اسدآبادی، بی تا: ۵۸-۵۹).

در پایان سخنرانی اعضای جلسه و حاضرین حفظ کیان اسلام و مسلمانان را وظیفه هر وطن دوست با ایمان دانستند؛ و همگان متعهد شدند تا در پیشبرد و تحقق این امر از هیچ کوششی دریغ نوزند. در طرح و تشریح موضوع برای علما و امرا راهکاری این چنین بیان گردید: بایستی ترتیبی اتخاذ تا کنگره عالی اتحاد اسلامی به مرکزیت استانبول تشکیل گردد. هر یک از ممالک اسلامی یک نماینده سیاسی (دولتی) و یک نفر از علما طراز اول - که به حق نماینده مردمی و ملی باشد - به عضویت کنگره برخوانند گزید. حل مشکلات و قضایای مسلمانان در ابعاد مختلف به اعضای مذکور محول، و پس از تصویب تصمیمات برای تمامی دولت های مسلمان و مردم مورد تبعیت حتمی و احترام باشد (مدرسی چهاردهی، ۱۳۶۰: ۲۰۳). در کیفیت اجرا و پیشبرد طرح نخستین اقدام سید تقسیم بندی وظایف به شرح زیر بود:

الف) تمامی مذاکرات دولتی و درباری نسبت به تهیه نامه ها و فعالیتهای دیگر به سلاطین و امرای مسلمان بر عهده سلطان، وزراء، درباریان و سفرای او باشد؛ و آنان به هر نحو که مصلحت بود عمل نمایند.

ب) مسئولیت ارسال نامه ها و ارتباط با علما و زعمای اسلام اعم از شیعه و سنی بر عهده سید باشد (اسدآبادی، بی تا: ۵۸-۵۷).

متعاقب آن حدود ششصد نامه خطاب به رهبران مذهبی، روشنفکران و امرای مسلمانان به زبانهای مختلف و به تمامی کشورهای اسلامی اعم از ایران، هندوستان، مصر، الجزایر، طرابلس، شامات، حجاز، عراق و... ارسال گردید. شش نفر از دوستان و پیروان سید که به زبانهای شرقی به خوبی تکلم می کردند، به منظور توجیه و تبلیغ موضوع به ممالک معین گسیل و روانه شدند. از

مجموعه نامه های ارسالی به قریب دویست نامه پاسخ داده شد. گرچه متأسفانه از محتوای نامه‌های ارسالی و نیز پاسخ به آنها اطلاع صحیح و روشنی در دست نیست. لیکن پاسخ‌دهندگان با اظهار شعف از طرح مزبور استقبال نموده و برخی از آنان هدایایی نیز ارسال کردند.

«... سید امر کرد کلیه آن مراسلات از زبانهای مختلفه به ترکی ترجمه کنند و ترجمه هر مکتوبی را ضمیمه به اصل نموده و همه اینها را به حضور عبدالحمید برد، و از موفقیت شایان خودش در خدمت به عالم اسلام بسیار مسرور و خرسند بود. عبدالحمید همه آن مرقومات را به دقت مطالعه کرده و از فرط خوشحالی سید را بی مهابا در آغوش کشیده مکرر در مکرر روی سید را بوسیده و بدین توفیق که حاصل کرده تبریکش گفت، و از نفوذ کلمه و پیشرفت او در این امر خطیر حیرت و تعجب می کرد، و به سید اظهار کرد که برای اینکه به تشیع متهم نشوم بایستی اجریات این اقدام را بابعالی و صدارت عظمی انجام داده، و شیخ الاسلام نیز با ما همگام شود و سید قبول کرد.» (همان، ۶۰-۵۹).

با گذر زمان و از آنجا که نگرش سلطان عبدالحمید به طرح اتحاد اسلام سیاسی صرف و در راستای آرمان‌های شخصی و حکومتی بود، در مدت زمانی کوتاه به این نتیجه دست یافت که از طرح مزبور سود فوری و کارآمد عاید و حاصل نخواهد شد، لذا اختلاف سلیقه و تضاد میان او و سید آغاز، و تا آنجا پیش رفت که به یک باره موضوع مسکوت ماند. به روایتی ریاست کنگره نقطه آغازین اختلاف بود. «قصید عبدالحمید آن بود که خودش در رأس کنگره به ریاست جای گیرد و مقام خلافت عامه و خاصه را توأماً حائز شود.» (مدرسی چهاردهی، ۱۳۶۰:۲۰۳).

گرچه طرح مزبور فرجام کارآمد و موفقیت‌آمیزی نداشت؛ لیکن باروری نسبی اندیشه مزبور در مناطق مختلف جهان اسلام از جمله در پایتخت امپراتوری عثمانی، به ویژه در میان اندیشمندان و روشنفکران تأثیری حتمی و درازمدت بر جای گذاشت. مرحوم محمد محیط طباطبائی پیرامون این تأثیر می‌نویسد:

«مرحوم شیخ عبدالقادر مغربی که در موقع جنگ اول تحت اتحاد اسلام سید به عثمانیها یاری کرده بود می‌گفت: این علاقه میراثی بود که از نوشته‌های سیدجمال‌الدین به من رسیده بود، اگرچه درک فیض ملاقات او را در استانبول چند بار کردم، ولی آن تأثیری که رونویس مقالات سید در دفتر من برای من داشت در این دیدارها نبود مرحوم مولانا ابوالکلام آزاد می‌گفت: رهنمای مرحوم «اجمل خان» و «انصاری» در کارهای اتحاد اسلامی و تنظیم کمیته برای کمک به عثمانیها همانا تعلیمات سید جمال‌الدین

بود و خود را نیز از پروردگان همین مکتب سیاسی می دانست؛ این اندیشه اتحاد اسلام بعد از مرگ سید جمال الدین هرگز فراموش نشد...» (محیط طباطبایی، ۱۳۵۰: ۱۰۷-۱۰۶).

سید علاوه بر طرح اتحاد اسلام به اقدامات و تبلیغات روشنگرانه و بیدارگرانه‌ی دیگر در استانبول دست یازید. او با استفاده از فرصت‌ها و موقعیت‌های پیش آمده به بیدارگری و افشاگری می پرداخت. «جنبه شجاعتش بر سایر مدارج اخلاقی اش رجحان داشت. در عرضه دیدگاهها هرگز جبن و هراس بر او مستولی نمی‌شد؛ و همواره با قدرت نظرات خود را ابراز می‌داشت.» (اسدآبادی، بی‌تا: ۵۶-۵۵). در مجالسی منعقد در استانبول - به ویژه محافل سری - مفسد سلطنت استبدادی را همواره گوشزد نموده و دوستان خود را به بیداری و آگاهی دهی به مردم تحریص و تشویق می‌کرد (عباسی، ۱۳۵۸: ۲۶). در اعلام موضعی صریح از نهضت قانون اساسی بر علیه دیکتاتوری سلطان حمایت نمود.

زمانی که از او درباره‌ی سلطان مزبور سؤال می‌شد؛ بزرگترین عیب او را ترسو بودن برمی‌شمرد (حلبی، ۱۳۵۶: ۶۰-۴۳). با ردّ منصب شیخ الاسلامی که توسط سلطان پیشنهاد شده بود، خطاب به او اظهار داشت: «... وظیفه مرد دانا مقام و رتبه نیست، بلکه صلاحیت دارد که مردم را ارشاد و تعلیم و تربیت نماید، و دانش را به جامعه بیاموزد، تا کار خوب را مردم با دانش انجام دهند.» (مدرسی چهاردهی، ۱۳۶۰: ۳۰۱). به روایتی دیگر هنگامی که عبدالحمید منصب شیخ الاسلامی را بر او عرضه داشت، پذیرش آن را موقوف و موکول به زمانی کرد که سلطان نظام موجود را دگرگون و بنیانی صحیح و استوار در حکومت پدید آورد.

روزی در محضر سلطان عبدالحمید با تسبیح خود بازی می‌کرد، خادم و پیشکار سلطان اعتراض کرد؛ سید در پاسخ به خادم گفت: «در حالی که سلطان با آینده مردم و سرنوشت جوانان این مرز و بوم هر طور دلش می‌خواهد بازی می‌کند، سید جمال الدین نمی‌تواند با دانه‌های تسبیح خود بازی کند!!» (حلبی، ۱۳۵۶: ۶۰). او همچنین در راستای پیشبرد دیدگاه اصلاح از بالا و توسط حاکمیت، در باب اصول مشروطیت، حکومت مشورتی و نظام انتخاباتی - از منظر اسلام - برای امپراتور سخن گفت، و گوشزد نمود که: نخستین حکومت‌های اسلامی (صدر اسلام) با مشی و حکومت شورایی امور را اداره می‌کردند (مدرسی چهاردهی، ۱۳۶۰: ۲۹۸). در نصیحتی دیگر

سلطان را از خواص خائن بر حذر داشت و خطاب به او گفت: خاصگان خائن را از خود دور کن، زیرا حقایق امر حکومت را کتمان می‌کنند. حجاب و پرده را برگیر و خود را در میان توده‌های مردم ظاهر ساز (همان، ۳۰۰؛ مدنی، بی تا: ۶۲-۶۱).

سلطان به ظاهر سخنان و توصیه‌های او را تأیید می‌کرد؛ اما ابوالهدی صیادی - ندیم او و دشمن سید - که عقل سلطان را دزدیده بود، تمامی رشته‌های سید را پنبه می‌کرد؛ گرچه سید همچنان به انتقاد می‌پرداخت و با گستاخی و شهادت تمامی معایب رجال و فساد دستگاه حکومت را بیان کرده، و همواره در بزم و محفل یاران خود می‌گفت: «سلطان عبدالحمید به منزله سلی در ریه دولت عثمانی است.» (امین، ۱۹۴۸: ۱۰۱).

سید در این دوران مناظرات علمی و دینی فراوانی با علمای مدارس و رجال علمی و سیاسی عثمانی ترتیب داد. گرچه این فعالیتها نتیجه و پی‌آمد عملی فوری به همراه نداشت (روحانی، ۱۳۷۰: ۱۶۲). لیکن تأثیرات آتی آنها را نمی‌توان نادیده انگاشت، یکی از نویسندگان شرح حال سید درباره گوشه‌ای از فعالیتها و ذکر ندیمان او در استانبول چنین می‌نگارد:

«سید جمال‌الدین تمامی ماه رمضان در اسلامبول روزه دار و شب زنده دار بود؛ و شبها را تا به سحر به جای اذکار و عبادات در مذاکره علمی و فلسفی با آشنایان، ادیبان، دانشوران و رجال سیاسی شرق در مهمانخانه سلطان به سر می‌برد؛ روزهای جمعه مرتباً به نماز جمعه در مسجد حمیدیه حاضر می‌شد؛ در چنین شبها گاهی بی‌هیچ مقدمه رو به شخصی از میهمانان کرده و از سر شوخی می‌گفت: ای درویش فانی از چه می‌اندیشی؟ برونه از سلطان بترس و نه از شیطان، و حال آنکه مجلس سید هرگز خالی از مأمورین خفیه سلطان نبود. بعضی از کسانی که در آن اوان در اسلامبول مداوم محفل انس سید بودند اینانند: میرزا عبدالحسین خان کرمانی [میرزا آقاخان کرمانی]، شیخ احمد روحی، خیرالملک، محمدظاهر تبریزی، صاحب روزنامه اختر، ابوالحسن میرزا (شیخ‌الرئیس) معلم فیضی تبریزی، ابراهیم المویلھی مصری، سلوی افندی، حسین رضا پاشا که در همه جا علناً اظهار تشیع می‌کرد، محمدامین (شاعر ترک) سید برهان‌الدین بلخی، سیاحان و جوانان مصری و غیره.» (اسدآبادی، بی تا: ۸۳).

روزنامه اختر در سفر اول سید به استانبول - همانگونه که اشاره کردیم - موضع تندی بر علیه او و به نفع شیخ‌الاسلام اتخاذ کرد اما در سفر دوم خود را به سید نزدیک کرد و در انعکاس عقاید او کوشید؛ تا آنجا که موجبات انزجار و خشم علاء‌الملک (سفیر وقت ایران) را فراهم ساخت.

همین امر باعث گردید که روزنامه مزبور از طرف حکومت - در سال ۱۳۱۳ هـ ق - تعطیل و توقیف شود (محیط طباطبایی، بی تا: ۴۱-۴۰). علل و دلایل چندی - به شرح زیر - سرانجام موجبات تیره‌گی کامل روابط میان سلطان و سید فراهم کرد:

الف) حمایت سید از نهضت قانون اساسی در برابر دیکتاتوری حاکم.

ب) ارتباط سید با آزاد مردان، مبارزین و روشنفکران عثمانی؛ تا آنجا که سلطان احساس کرد که او با آزادیخواهان مزبور همدست می باشد.

پ) کشته شدن ناصرالدین شاه توسط یکی از مریدان سید (میرزا رضا کرمانی) از عوامل مهم دیگر بود. به ویژه آنکه در استانبول شایع پراکنده شد که: قاتل مزبور به هنگام شلیک گلوله فریاد زده است: «این را از دست سید جمال‌الدین بگیر.» (امین، ۱۹۴۸: ۲۰۳). از سوی سفیر ایران ضمن ارسال نامه و شکایتی به سلطان، نقش سید را در ترور و قتل حتمی و مسلّم جلوه داد.

ت) نگرانی انگلستان از فعالیت اعضای اتحاد اسلام و طرفداران سید در هند و افغانستان و فشار آوردن به سلطان در جهت محدود کردن اقدامات او؛ به عنوان مثال سید از بدخواهی، توطئه و کینه توزی یک انگلیسی تبار به نام خارا چینو یاد می کند و می افزاید که: دشمنی او در جهت کینه توزی با تمامی مسلمانان است.

ث) حسد، حقد و کینه جویی شیخ الاسلام و نیز روحانی نمای بد فطرت، محافظه کار و منفعت پرستی به نام ابوالهدی صیادی (معروف به دسایس)، که پیش از این از او یاد کردیم. این شخص نسبت به سید نفرت و دشمنی خاص داشت و همواره با نیرنگ و فریب مانع روابط حسنه، او با سلطان بود.

ج) ملاقات مخفی سید با خدیو مصر در استانبول، و ترس عبدالحمید از اینکه مبادا این دو با توافق یکدیگر - و با همکاری نهضت ترکان جوان - در جهت خلع او تلاش نمایند.

چ) پناه دادن به سید عبدالله (خادم مدینه منوره) که طرف بغض و کینه رشاد بیک (ولیعهد عثمانی) قرار گرفته بود. تا آنجا که سید ضمن حمایت از او - به همراهی خدیو مصر - زمینه خروجش از استانبول را نیز فراهم کرد.

ح) ترس سلطان از متهم شدن به تشیع (ملک‌زاده، ۱۳۷۱: ۱۵۵؛ دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۱۶۴-۱۶۳؛ ساسانی، بی‌تا: ۲۰۰).

خ) نوامید شدن از اثربخشی تشکیل کمیته اتحاد اسلامی در راستای تحقق اهدافی که از ابتدا در نظر داشت.

مجموعه علل و عوامل ذکر شده بالا در نهایت موجبات حصر و کنترل سید را از سوی سلطان و دستگاه حکومتی او فراهم ساخت. سید ضمن انتشار نامه‌ای - به زبان ترکی - از روند اوضاع و غرض‌ورزی‌ها گله کرد؛ و از توطئه دشمنانش سخن به میان آورد. در قسمتی از آن نامه آمده بود: «من کمترین تردیدی ندارم که این پدیده‌های غدار و این شهرهای جبار مانند اشقیای کوفه و شام تا آخرین لحظه به بافتن صدها نیرنگ و دسیسه بر ضد من ادامه خواهند داد.» (تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۴: ۲۷۸). متعاقب آن از سلطان اجازه رخصت و خروج از استانبول را طلبید؛ اما او با وقوف به اهداف سید و نگرانی از فعالیت‌ها و مبارزاتش پس از تبعید - علیه اقتدار و خلافتش - نه تنها با خروج موافقت نکرد، بلکه با گماشتن بیست محافظ سخت‌گیری و محاصره را شدت بخشید. حتی دوستان و همفکران او نیز تحت نظر قرار گرفتند؛ و در نتیجه فضا و جو پدید آمده امکان مراوده با او منتفی گردید. نامه‌هایی که خطاب به آزادیخواهان ایران و سایر ممالک اسلامی ارسال می‌نگاشت، تحت تیغ سانسور درآمد؛ مزید بر اینها امکانات زندگی و کیفیت امرارمعاش روزمره‌اش بسیار ساده و مختصر گردید (دولت‌آبادی؛ ۱۳۶۱: ۱۶۷-۱۶۶؛ ملک‌زاده، ۱۳۷۱: ۱۵۵). در همین ایام سید طی نامه‌ای که به یکی از دوستان ایرانی خود می‌نویسد، از کیفیت گرفتاری و مبارزاتش این چنین سخن به میان می‌آورد:

«من موقعی این نامه را به دوست خود می‌نویسم که در محبس مجبوس و از ملاقات دوستان خود محروم نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات، نه از کشته شدن متوحش، خوشم بر این حبس و خوشم بر این کشته شدن جسم برای آزادی نوع، کشته شدنم برای زندگی قوم ولی افسوس می‌خورم از این که کشت‌های خود را ندرویدم. به آرزوی که داشتم کاملاً نایل نگردیدم. شمشیر شقاوت نگذاشت بیداری ملل مشرق را ببینم. دست جهالت فرصت نداد صدای آزادی از حلقوم امم مشرق بشنوم. ای کاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم چه خوش بود تخم‌های بارور و مفید خود را در زمین شوره زار سلطنت فاسد نمی‌نمودم آنچه در آن مزرعه کاشتم به نمو رسید، هرچه در این کویر غرس

کردم فاسد گردید، در این مدت هیچیک از تکالیف خیرخواهانه من به گوش سلاطین مشرق فرو نرفت و همه را شهوت و جهالت مانع از قبول گشت.» (کرمانی، ۱۳۶۲: ۸۸-۸۷).

پ) کیفیت مرگ

سید در پنجم شوال سال ۱۳۱۴ هـ ق / ۱۸۹۷ م. پس از چهار سال اقامت در استانبول دار فانی را وداع گفت؛ بیشتر پژوهندگان مرگش را طبیعی نمی‌دانند و معتقدند که سلطان عبدالحمید قادر نبود سید را به گونه‌ای علنی اعدام کند؛ لذا به طور مخفی و با خوراندن سم برنامه خود را عملی کرد. سید برهان الدین بلخی (از دوستان و نزدیکان صمیمی سید)، ابوالهدی صیادی ندیم سلطان - که پیشتر از آن یاد کردیم - عامل و مأمور مسمومیت سید می‌داند؛ او می‌افزاید: روز قبل از وفات به دیدنش رفتم حالش خوب بود (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۱۶۷-۱۶۶؛ ملک‌زاده، ۱۳۷۱: ۱۵۶-۱۵۵). مؤلف کتاب «سیدجمال‌الدین و اندیشه‌های او» رژیم قاجار را عامل مسمومیت و قتل سید معرفی کرده است. او می‌نویسد: «... [بعد] از اینکه دولت ترکیه [عثمانی] سید را تسلیم [دولت ایران] نمود، سفیر ایران و مأمور مخصوص که از ایران برای اینکار رفته بود، همراه و متفق می‌شوند، و در سال ۱۳۱۴ هجری قمری آن سید را مانند جدش به شربت ناگوار سم قتل و شهید نمودند.» (مدرسی چهاردهی، ۱۳۶۰: ۲۱۶).

برخی دیگر مرگ او را در نتیجه بروز سرطان فک - اعلام شده از طریق دستگاه حکومت عثمانی - گزارش کرده‌اند (ساسانی، بی‌تا: ۲۰۰؛ محمود، بی‌تا: ۱۶؛ تقی‌زاده، ۱۳۴۸: ۳۰). مؤلف کتاب حیات یحیی مدعی است که: «سید به علت نرسیدن به آرزوهای دیرینه علیل المزاج گردید، و پس از چندی به مرض خنازیر دار فانی را وداع گفت.» البته او می‌افزاید بعضی مرگ سید را در نتیجه سمی می‌دانند که به دستور سلطان به او خورانیده شد (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۱۶۷-۱۶۶).

جنازه سید بی درنگ و در کمال پنهان کاری توسط چند نفر از غلام سیاهان لال درباری - که به منظور لو ندادن اسرار دربار خلافت زبانهای آنها را بریده بودند - بی نام و نشان در قبرستان شیخ‌لر مزار لقی دفن گردید^۱. محققان زندگی سید از قبرستان و محل دفن او به نامهای دیگری

۱- از آشنایان سید به روایتی دو یا سه نفر در تشییع او حضور داشتند.

چون ماچکا، نشان طاش و درگاه یحیی افندی نیز یاد کرده اند. چند روز بعد از تدفین روزنامه های عثمانی طی خبر کوتاهی نوشتند که سید جمال الدین افغانی بر اثر ابتلا به سرطان فک بدرود حیات گفته است (محمود، بی تا: ۱۶).

از ترس سلطان عبدالحمید مجلس ترحیمی برای سید - حتی در مصر که ارادتمندان و دست پروردگان او در مسند ریاست و فتوا نشسته بودند - منعقد نگردید. شیخ محمد عبده که بیش از دیگران، مدیون سید بود و هر آنچه داشت از برکت شاگردی او بود، مجلس یادبودی برگزار نکرد؛ تا مبادا مورد غضب خلیفه قرار گیرد (محیط طباطبایی؛ ۱۳۵۰: ۱۰۴). مدتها بعد قبر گمنام سید، نخست توسط خان ملک ساسانی نویسنده ایرانی و سپس یک مستشرق آمریکایی و دوست استاد تحسین به نام چارلز گرین تعمیر گردید. سید برهان الدین بلخی می نویسد: من و چارلز گرین و استاد تحسین سه نفری محل قبر را پیدا کردیم. با گذشت نیم قرن از دفن سید و در سال ۱۳۶۸ هـ ق ۱۹۴۸ م. دولت افغانستان با تبانی و همکاری لائیک‌های ترکیه و به این بهانه که سید افغانی الاصل می‌باشد، قبر را نبش نموده و مقداری خاک و استخوان را به افغانستان برده و در کابل دفن کردند! (مدرسی چهاردهی، ۱۳۶۰: ۳۰۳).

ت) تأثیر اندیشه و مبارزات در پایتخت عثمانی

بدون تردید خواننده روشن ضمیر از لابلای مباحث پیشین به تأثیر اندیشه های سید در مقر حاکمیت عثمانی کمابیش وقوف یافته است. در این بخش گذرا و مختصر به میراث اصلی و مهم مبارزات سید در جهان اسلام - از جمله در پایتخت مزبور - به شرح زیر اشاره می شود:

۱- اعتقاد به توانایی ذاتی دین اسلام برای رهبری مسلمانان و تأمین نیرومندی و پیشرفت آنان در ابعاد مختلف.

۲- مبارزه با روحیه تسلیم به قضا و قدر، گوشه نشینی و بی تحرکی؛ مرحوم حمید عنایت در این ارتباط می نویسد: «طرح این اندیشه باعث گردید که مؤلفان ترک احساس کنند که زمان آن فرا رسیده است که بعضی از عقاید و آموزه هایی که باعث این تسلیم طلبی و بی عملی است بالصراحه طرح و جرح کنند.» (عنایت، ۱۳۷۲: ۱۰۶-۱۰۵).

۳- بازگشت به منابع اصلی و اصیل اندیشه اسلامی.

۴- تفسیر عقلی تعالیم اسلام و فراخوانی مسلمانان به یادگیری علوم جدید.

۵- مبارزه علنی با استعمار و استبداد به عنوان نخستین گام در راستای رستاخیز اجتماعی و

فکری مسلمانان (همان، ۱۱۳).

سید نخستین متفکر مسلمانی بود که در امپراتوری عثمانی به سلطان و فساد استبداد حمله کرد، و از برقراری قانون و مشروطه سخن به میان آورد. طرح اندیشه و مبارزات او طی دو سفر به استانبول به واقع امپراتوری عثمانی را تکان داد؛ و دیری نپایید که بذر اندیشه‌های او در آن دیار به بار نشست. ترقی خواهان عثمانی به اندیشه‌های سید اعتنا و رویکردی خاص نموده و او را مرکز سیاست و قطب الهام بخش خود محسوب می‌کردند، به نحوی که در کشور ترکیه ظهور فکر و اندیشه مشروطه خواهی و ترقی خواهی خاصه در مبانی آموزش و تربیت با ذکر مکرر نام او همراه بوده است (اسدآبادی، بی تا: ۸۱؛ عنایت، ۱۳۶۳: ۷۹؛ مدنی، بی تا: ۴۱-۴۰).

تأثیر اندیشه‌ها و مبارزات سید جمال الدین را در اضمحلال و سقوط بساط استبدادی سلطان عبدالحمید عثمانی نمی‌تواند نادیده انگاشت. سلطان مزبور از سال ۱۲۹۳ هـ ق تا ۱۳۲۷ هـ ق - ۱۸۷۶ م تا ۱۹۰۹ م. حکومت کرد؛ او فردی مذبذب، محیل، فاسد و البته باهوش بود. در راستای حفظ امپراتوری از تعرض اجانب کوشید؛ اما در نجات اصلی امپراتوری از درون تلاشی مبذول نداشت. او به مثابه جباران حکومت می‌راند و مأمورین مخفی‌اش در همه جا رخنه داشتند؛ تا آنجا که خون آشام، سلطان سرخ و خونخوار لقبش داده اند (ژان پل رو، ۱۳۵۲: ۱۹۴-۱۹۳؛ نوئل باربر، ۱۳۷۲: ۱۵۴).

نهضت ترکان جوان - که سید آنها را جمعیت نیکان نام نهاده بود - متشکل از تحصیل کرده‌هایی همانند استادان آموزشگاههای دولتی - تازه بنیاد یافته - حقوقدانان آموزش دیده - در زمینه حقوق غربی - روزنامه نگاران، کارمندان اداری پایین رتبه و افسران جوان و کم پیشینه‌ای که در آموزشگاههای نظامی به سبک غرب آموزش دیده بودند؛ با طرح و ارایه برنامه‌های اصلاحی ستیزهای پی‌گیر خود را برضد نظام خودکامه عبدالحمید تا جایی رساندند که در سال ۱۹۰۸ م/۱۳۲۶ هـ ق (دوازده سال بعد از درگذشت سید) مشروطیت سرکوب شده و فراموش شده

عثمانی را احیاء دوباره بخشیدند. دگر بار پارلمان تشکیل و قانون اساسی تحریر گردید. در سال ۱۹۰۹م / ۱۳۲۷ هـ ق سلطان عبدالحمید و همدستانش بر ضد نظام مشروطه به اقدام مذبحانه‌ای دست زد؛ لیکن از ترکان جوان شکست قطعی دریافت کرده و طومار سلطانی‌اش درهم پیچیده شد (حائری، ۱۳۶۸: ۶۴).

سیاری از کاندیداهایی که بعد از این تحول، خواهان ورود به مجلس مبعوثان بودند، در طرح شایستگی، پیشینه و مبارزات، چگونگی ارتباط خود را با سید جمال الدین مطرح نموده و آن را حجت قاطع مبارزات و گذشته مبارزاتی برمی شمردند. محمد پاشا در تبلیغات و معرفی خود جهت انتخاب در مجلس مبعوثان مدعی شد که خاطرات سید را در استانبول گردآورده است. معجد شاوی شهردار اسبق بغداد که مردی فوق العاده ظریف و از وکلای مبعوثان بود نقل می کند که: همکاران بغدادی من در آغاز ورود به اسلامبول همگان خود را از دانش آموختگان مکتب سیاسی سید - در زمان اقامت در بغداد - می دانستند (محیط طباطبایی، ۱۳۵۰: ۴۳-۴۲). در این ارتباط نگارنده کتاب نقش سید جمال الدین در بیداری مشرق زمین اطلاعات ارزنده‌ای ارائه می نماید. او می نویسد:

«شیخ مغربی از قول بلنت انگلیسی مقیم مصر نقل می کند که در آغاز نهضت مشروطه ۱۹۰۷ م. عثمانی می گفت که: کوشش عثمانیها برای تغییر حکومتشان از استبداد به مشروطه در درجه اول مربوط به تأثیر افکار سید جمال الدین بوده است که در پایتخت عثمانی چندی می زیست، و با ایشان گفتگو می کرد؛ محمدامین شاعر ملی ترک که در دوره توقف سید جمال الدین در اسلامبول رابط مالی میان او و باب عالی بود، افتخار خود را در آزادیخواهی به تصویری از سید جمال الدین می دانست که سید بر آن به خط دست خود رقم زده و به او هدیه داده بود. مرحوم دکتر محمد عبدالحق از فضلالی مدارس اصل این عکس را در اسلامبول از محمد امین گرفته بود و به یادگار نگه می داشت، به من ارائه داد و گفت: محمدامین این عکس را بزرگترین سند فضیلت اجتماعی و آزادی خواهی خود می دانست و خود را مدیون ارشاد سید در باب سیاست می دانست. محمدامین یکی از وکلای بسیار معروف مجلس مؤسسان عثمانی و نماینده مجلس کبیر ترکیه بود که مقام شاعر ملی ترکیه را احراز کرد.» (همان، ۴۳).

نتیجه گیری

سید جمال الدین اسد آبادی در عصر مبارزات دو سفر هدفمند به مرکز امپراتوری عثمانی داشته است. سفر نخست با استقبال گرم اقشار مختلف به ویژه فرهیختگان و اندیشه‌گران عثمانی مواجه گردید. او طی دوران اقامت سخنرانیهای بیدارگرانه و مهیجی را در زمینه‌های مورد ابتلای جهان اسلام ایراد، و مشتاقان دردمند را تحت تأثیر جدی قرار داد. لیکن این تکاپوهای روشنگرانه که علاوه بر سخنرانی در قالب تشکیل جلسات، گفتگو و تدریس صورت می‌گرفت، در مدتی کوتاه موجبات ناخشنودی شیخ الاسلام عثمانی و همکاران ارتجاعی او را فراهم نمود، لذا آنان سید را تکفیر و مجبور به ترک استانبول کردند.

سفر دوم با دعوت و اصرار سلطان عبدالحمید - که دارای اهداف پنهان و آشکار بود - صورت گرفت. یکی از اقدامات مهم سید در این مرحله تحقق آرمان دیرینه‌اش یعنی فراهم کردن زمینه اجرایی طرح اتحاد اسلام بود. موضوعی که سلطان نیز به دلایل سیاسی بدان تمایل نشان داده بود. او در مدتی بسیار کوتاه به توفیقات ارزنده عملی در این راستا نایل آمد. اما به دلایلی از جمله شتابزدگی، دخالت‌های نابجا و حتی مخالفت سلطان - که برای بقای قدرت خود آن را مرهمی فوری ندانست - اجرایی شدن آن با سستی و کندی مواجه گردید. سید نومید نشد، و با انحاء مختلف و با اغتنام فرصت دیدگاه‌های اصلاح‌طلبانه خود را در ابعاد مختلف عرضه کرد. سلطان و دستگاه استبدادی دریافتند که طرح دیدگاه‌ها، عملکرد و اقدام‌های سید برای بقای آنان مخاطره آمیز خواهد بود؛ لذا او را تحت کنترل و حصر جدی قرار دادند. محدودیتی که در نهایت به مرگ ناگهانی و سؤال برانگیز سید منجر گردید.

بدون تردید عرضه اندیشه‌ها و مبارزات اصلاح‌گرانه‌ی سید در دیار عثمانی، در تقویت و جهت دادن به مبارزان آن خطه، مشارکت دادن آنان در حیات سیاسی، و ضربه وارد کردن بر حاکمیت استبدادی عثمانی بسیار مؤثر بود. موضوع و مبحثی که مصادیق و اسناد آن مبرهن، مشخص و غیرقابل انکار است.

منابع

- ۱- آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۷.
- ۲- آرزین پور، یحیی، از صبا تا نیما، ج اول، (کتاب دوم)، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
- ۳- اسدآبادی، لطف‌الله، شرح حال و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
- ۴- الگار، حامد، دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سرّی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۵.
- ۵- امین، احمد، زعماءالاصلاح فی عصرالحديث، مکتبه‌العربیه، قاهره، ۱۹۴۸.
- ۶- تاریخ معاصر ایران، (مجموعه مقالات)، کتاب هفتم، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی بنیاد مستضعفان، تهران، ۱۳۷۴.
- ۷- تقی‌زاده، سیدحسن، سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی، مؤسسه انتشارات سروش، تبریز، ۱۳۴۸.
- ۸- حائری، عبدالهادی، تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۸.
- ۹- ———، تشیع و مشروطیت در ایران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۰- حکیمی، محمدرضا، بیدادگران اقالیم قبله، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی‌تا.
- ۱۱- حلبی، علی‌اصغر، زندگی و سفرهای سیدجمال‌الدین اسدآبادی، انتشارات زوّار، تهران، ۱۳۶۵.
- ۱۲- دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج اول، انتشارات عطّار، تهران، ۱۳۶۱.
- ۱۳- رباطی، حسن، تاریخ از یکسو، انتشارات پاسارگاد، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۴- روحانی، سیدکاظم، تحلیلی بر نهضت‌های سیاسی - دینی ایران، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۵- ژان پل‌رو، ترکیه، ترجمه خانابابیان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۲.
- ۱۶- ساسانی، خان‌ملک، سیاستگران دوره قاجار، انتشارات بابک، تهران، بی‌تا.
- ۱۷- شمیم، علی‌اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، مؤسسه انتشارات مدبّر، تهران، ۱۳۷۴.
- ۱۸- عباسی، محمد، تاریخ انقلاب ایران، انتشارات مشرق، تهران، ۱۳۵۸.
- ۱۹- عنایت، حمید، سیری در اندیشه سیاسی عرب، چاپخانه سپهر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۰- ———، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۲۱- کرمانی، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۲.

- ۲۲- لوشانی، پرویز، مبارزات سیدجمال‌الدین اسدآبادی، مؤسسه مطبوعاتی دارالعام، تهران، بی‌تا.
- ۲۳- مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، سال پنجم، شماره‌های ۳ و ۴، مرکز بررسی‌های اسلامی، قم، ۱۳۵۷.
- ۲۴- محمود، محمود، تاریخ روابط ایران و انگلیس، ج پنجم، شرکت نسبی اقبال و شرکاء، تهران، بی‌تا.
- ۲۵- محیط طباطبایی، محمد، نقش سیدجمال‌الدین در بیداری مشرق زمین، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۵۰.
- ۲۶- —، —، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، انتشارات بعثت، تهران، بی‌تا.
- ۲۷- مدرسی چهاردهی، مرتضی، سیدجمال‌الدین و اندیشه‌های او، انتشارات کتابهای پرستو، تهران، ۱۳۶۰.
- ۲۸- مدنی، سیدمحمدرضا، یادى از فیلسوف شرق سیدجمال‌الدین اسدآبادی، چاپ پیر، بی‌جا، بی‌تا.
- ۲۹- مقدم، محمدباقر، سیدجمال‌الدین غریو بیداری، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۴.
- ۳۰- ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج اول، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۱.
- ۳۱- مهدوی، اصغر و افشار، ایرج، مجموعه اسناد و مدارک چاپ شده درباره سیدجمال‌الدین اسدآبادی مشهور به افغانی، انتشارات دانشگاه، تهران، ۱۳۵۸.
- ۳۲- نوئل باربر، فرمانروایان شاخ زرین از سلیمان قانونی تا آتاتورک، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۲.
- ۳۳- نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۶۹.